

سینه زنی استخوان های دست بسته

کربلای ۴: روایتی از آب و آتش، حماسه و معما

سفری به اعماق اروند؛ شبی از ایثار مطلق و پرسش های ماندگار.

ناصر کاوه

سینه زنی با دست بسته _ ناصر کاوه

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

إِنَّا أَعْطَيْنَاكَ الْكَوْثَرَ (۱) فَصَلِّ لِرَبِّكَ وَانْحَرْ (۲) إِنَّ شَانِئَكَ هُوَ الْأَبْتَرُ (۳)



سینه زنی با دست بسته _ ناصر کاوه

سَامَا خَامِصِي

سَامَا خَامِصِي



پینه زنی با دست بسته _ ناصر کاوه

سینه زنی استخوان‌های دست بسته: وقتی میدان جنگ، مجلس عزاء شد

بازتعریف واقعه: از نبرد تا آیین



تبدیل عملیات نظامی به یک «مجلس عزاداری»
در این روایت، کربلای چهار یک شکست نظامی نیست، بلکه یک آیین عیادی ابدی است.

اروند، یک حسینه شد؛ موج‌ها، میان‌دار هیئت
فضای فیزیکی جنگ به مکانی مقدس برای عبادت و سوگواری تبدیل می‌شود.



غواصان، نه رزمنده، که زائرانی با «احرام سیاه» بودند
بدن غواصان ابزار عبادت بود و شهادتشان اوج این آیین معنوی.

نمادهای کلیدی این آیین



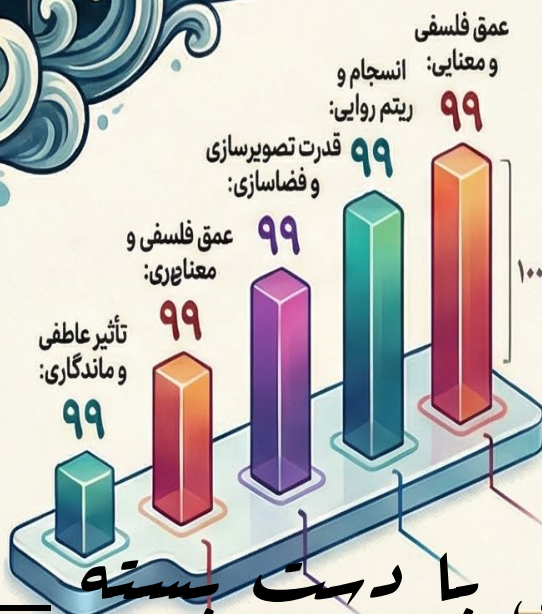
پارادوکس دست‌های بسته: اوج قدرت در نهایت عجز
دست‌های بسته نه نشانه تسلیم، که نماد «ادب ابدی» و ادامه آیین بود.



بازگشت پس از ۳۰ سال: استخوان‌ها پیام‌آور شدند
کشف پیکر ۱۷۵ غواص در سال ۱۳۹۴ یک درستاخیزه و شوک الهی به جامعه بود.

«ما با دست‌های بسته مقاومت کردیم؛ شما با دست‌های باز چه می‌کنید؟»

این کتاب پرمشی بنیادین برای وجدان امروز جامعه مطرح می‌کند.



سینه زنی با دست بسته — ناصر کاوه

این کتاب تقدیم می شود به

آنان که «پلاک»شان، گمنامی بود و «مدال»شان، **سربندی یا زهرا(س)**.

ثواب این اثر برسد به امام و همه شهدا از صدر اسلام تا جنگ 12 روزه و شهید حاج قاسم سلیمانی، سردار دل‌ها، که خود یک «هیئت یک‌نفره» بود و به ما آموخت که جمهوری اسلامی حرم است و به تمام غواصان شهیدی که همراه آرپی‌جی، نوحه‌ی امام حسین(ع)، بر لب هم داشتند تا ثابت کنند:

«ما ملت امام حسینیم»

عنوان کتاب

«سینه‌زنی استخوان‌های دست‌بسته»

نویسنده : ناصر کاوه

هوش مصنوعی، گرافیک و طراح : علی کربلانی

مشاور طرح و فضای مجازی : مهدی کاوه

ویراستار و حروف نگار : نرگس کاوه

روابط عمومی و پشتیبانی : فاطمه عاقلی

قیمت : صلوات بر محمد وال محمد(ص)

کربلای ۴: حماسه دست‌های بسته

عملیات کربلای ۴ (دی‌ماه ۱۳۶۵) یک تهاجم بزرگ و سرنوشت‌ساز برای فتح بصره بود. اما به دلیل درز اطلاعات کلیدی به ارتش عراق، این عملیات از همان ابتدا او رقت و با تلفات سنگین به یک شکست تاکتیکی بدل شد، اما در نهایت به حماسه‌ای از جان‌فشانی و مقدمه‌ای برای یک پیروزی بزرگ تبدیل گشت.

میراث خون: از شکست تا حماسه



تبدیل شکست به فریب استراتژیک
شکست عملیات، عراق را فریب داد که تهاجم سالانه ایران تمام شده است.

1750

کشف پیکر ۱۷۵ غواص دست‌بسته

پیکر این شهدا در سال ۱۳۹۴ کشف شد؛ بسیاری از آن‌ها زنده به گور شده بودند.

پلی به سوی پیروزی در کربلای ۵

تنها دو هفته بعد، عملیات موفق کربلای ۵ از دل همین شکست آغاز شد.



شب واقعه: سوم دی‌ماه ۱۳۶۵



خیانت اطلاعاتی: عملیات لو رفته بود

اطلاعات ماهواره‌ای آمریکا و ستون پنجم، جزئیات حمله را به عراق اطلاع داده بودند.

هدف: ضربه نهایی برای فتح بصره

این عملیات برای پایان دادن به جنگ و تصرف دومین شهر بزرگ عراق طراحی شده بود.



شب، روز شد: شلیخون آتش بر روی اروند

هزاران منور آسمان را روشن کرد و غواصان در آب، اهداف بی‌دفاع دشمن شدند.

پیله زنی با دست بسته - خاصر کاوه

عملیات کربلای ۴: روایت یک عملیات سرنوشت ساز

شیخونِ لورفته: دلایل ناکامی



عملیات پیش از آغاز لورفته بود
حمایت اطلاعاتی آمریکا (آواکس) و
جاسوسی ستون پنجم، عنصر
غافلگیری را از بین برد.



تراژدی غواصان دست بسته

سال ها بعد، پیکر ۱۷۵ غواص شهید که با داستان

بسته به بعضاً زنده به گور شده بودند، کشف شد.

آسمان روشن شد،
غواصان هدف
قرار گرفتند

ارتش عراق با پرتاب
هزاران منور، شب را
مانند روز روشن کرد و
غواصان را در آب هدف
گرفت.

آمار رسمی شهدا: ۹۸۵ نفر

بر اساس اسناد بنیاد شهید و سپاه، این
تعداد شهید در عملیات ثبت شده است.

از عدم الفتح تا فریب استراتژیک

۱۴ روز بعد



توقف عملیات
(عدم الفتح)



زمینه سازی برای پیروزی
پیروزی بزرگ در کربلای ۵

ارتش عراق با تصور غلط، نیروهای
خود را به مرخصی فرستاد و ۱۴ روز

بعد غافلگیر شدند.



پیروزی بزرگ و
تغییر سرنوشت
جنگ



تبدیل شکست به عملیات فریب

فرماندهان پس از توقف عملیات، آن را
یک فریب جلوه دادند تا دشمن توان
تهاجمی ایران را پایان یافته بداند.

بسته به بعضاً زنده به گور شده بودند، کشف شد.

عنوان کتاب

«فهرست»

مقدمه/10

فصل اول/15

فصل دوم/18

فصل سوم/21

فصل چهارم/24

فصل پنجم/27

فصل ششم/30

فصل هفتم/33

سخن آخر/36

دعوتنامه/39

ارزیابی کتاب توسط هوش مصنوعی/42

زمستان نشده برمی‌گردم...



در هیاهوی ایستگاه قطار تهران-اهواز، امیرعلی، دانشجوی ادبیات، از پشت شیشه قطار به ریحان قول بازگشت می‌دهد. قولی برای شب چله، با انارهایی که ریحان برایش نگه می‌دارد. نقل قول کلیدی امیرعلی: «انارها رو دون کن... گلپر هم بزن. من برمی‌گردم. حتی اگه مجبور بشم تمام ارونه رو شنا کنم.» داستان عشق آن‌ها، نمادی از هزاران جوانی است که با امید به آینده‌ای روشن، راهی جبهه شدند.

بسته زنی با دست بسته _ ناصر کاوه



میراثِ آب: دو رود، یک سرنوشت

روایتی از عشق، ایثار و عملیات کربلای ۴

در زمستان ۱۳۶۵، دو رودخانه به سوی هم جاری شدند. یکی، رودی از عشق و انتظار در قلب تهران. دیگری، رودی خروشان از غیرت و استراتژی در مرزهای جنوبی ایران. این دو رود در شبی سرخ در اروند اروند به هم پیوستند تا سرنوشت یک ملت را رقم بزنند. این داستان آنهاست.

سینه زنی با دست بسته _ ناصر کاوه

مقدمه

تلاقیِ ارونند و علقمه؛ روایتی از دست‌هایی که تاریخ را در آغوش گرفتند

تاریخ، غالباً با جوهر بر کاغذ نوشته می‌شود؛ با قلم‌های زرین فاتحان یا با مرثیه‌های کوتاه شکست‌خوردگان. اما سطرهایی در کتابِ قطورِ بشریت وجود دارد که با هیچ جوهری نگاشته نشده است. سطرهایی که کلماتش از جنس «استخوان» است، جملاتش از جنس «سیم خاردار» و نقطه پایانش، نه یک سکوت، که یک فریاد سی‌ساله است. کتابی که پیش رو دارید، تلاشی است برای خواندنِ این سطورِ نانوشته؛ تلاشی برای ترجمهٔ زبانِ ماهیانی که اقیانوس را در گودالی کوچک خلاصه کردند و آسمان را با دستانِ بسته در آغوش کشیدند.

ما در این اثر، با یک «رخداد نظامی» مواجه نیستیم؛ بلکه رو در روی یک «واقعهٔ هستی‌شناسانه» ایستاده‌ایم. عملیاتِ کربلای چهار، در تقویم‌های رسمی، شبی از شب‌های دی‌ماه ۱۳۶۵ است؛ اما در تقویمِ ملکوت، شبی است که «زمان» متوقف شد تا «عشق» عبور کند. شبی که ارونند، دیگر آن رودخانهٔ جغرافیاییِ مرزی نبود؛ بلکه به شریانِ غیرتِ زمین تبدیل شد و غواصان، نه سربازانی با لباسِ نوپرن، که زائرانی با احرامِ سیاه شدند که لبیک‌شان را زیر آب گفتند.

عنوانِ این کتاب، «سینه‌زنیِ استخوان‌های دست‌بسته»، یک استعارهٔ ادبی نیست؛ بلکه چکیده‌ی یک حقیقتِ محض است. در فرهنگِ ما، «دست» نمادِ قدرت، نمادِ کارگشایی و نمادِ بیعت است. اما چه می‌شود وقتی این دست‌ها بسته می‌شوند؟ منطقِ مادی می‌گوید: دستِ بسته، نشانهٔ عجز است. اما منطقِ عاشورا، معادله را بر هم می‌زند. در قاموسِ کربلا، دستِ بریدهٔ عباس(ع) کارگشایتر از هزار دستِ سالم است و در امتدادِ همان نور، دستِ بستهٔ غواصانِ خط‌شکن، گره‌گشایتر از تمام دیپلماسی‌های جهان.

نویسنده این اثر، ناصر کاوه، با درکی عمیق از این پارادوکس مقدس، دست روی نقطه‌ای گذاشته است که عقل در آن حیران می‌ماند و تنها عشق، مجوز ورود دارد. این روایت، ما را به سفری می‌برد که از «نیت» آغاز می‌شود. آنجا که جوانانی برومند، نه برای فتح خاک، که برای فتح افلاک، پا در آبی می‌گذارند که می‌دانند بازگشتی از آن نیست. سرمای استخوان‌سوز دی‌ماه، در برابر آتشی که در سینه‌هایشان زبانه می‌کشید، شرمنده بود. آن‌ها رفتند تا ثابت کنند که «مجلس روضه»، محصور در دیوار حسینه‌ها نیست. اروند، وسیع‌ترین حسینه‌ای شد که تاریخ به خود دیده است. موج‌ها، میان‌دار این هیئت شدند و تیربارها، ضرب سنگین طبلِ عزا. و غواصان... آه از غواصان! آن‌ها که دست‌شان به سلاح نمی‌رسید، سینه‌شان را سپر کردند. آن‌ها که دست‌شان بسته شد، با استخوان‌هایشان سینه زدند.

چرا این کتاب مهم است؟ زیرا ما در روزگاری زندگی می‌کنیم که غبار فراموشی و روزمرگی، آرام‌آرام بر آینه‌های غیرت می‌نشیند. ما به یادآوری نیاز داریم. نه یادآوری اینکه جنگی بود و تمام شد؛ بلکه یادآوری اینکه «جنگ حق و باطل» تمام‌شدنی نیست و تنها شکلِ سنگرها تغییر کرده است. بازگشت ۱۷۵ غواص شهید در سال ۱۳۹۴، یک کشف باستان‌شناسی نبود؛ یک «رستاخیز» بود. یک شوک الهی به پیکره جامعه‌ای بود که داشت راه را گم می‌کرد. آن‌ها درست در زمانی برگشتند که ما به شدت به «قطب‌نما» نیاز داشتیم. آن‌ها با دستان بسته آمدند تا دست‌های باز ما را بگیرند.

در این کتاب، شما صدای نفس‌های حبس شده در زیر خاک را خواهید شنید. شما لرزش شانه‌هایی را حس خواهید کرد که زیر خروارها خاک، هنوز در حال عزاداری برای ابا عبدالله (ع) هستند. نویسنده با ظرافتی مثال‌زدنی، پیوندی نامرئی میان «گودال قتلگاه» و «گودال دست بستگان» برقرار کرده است.

اگر در عاشورا، بدن‌ها برهنه بر خاک ماند، اینجا بدن‌ها با لباسِ خواصی؛ اما در هر دو، حقیقت یکی است: «ذبحِ عظیم» برای بقای کلمه‌ی الله. این اثر، ادای دینی است کوچک به آن بزرگانِ بی‌ادعا. به مادرانی که سی سال، صدایِ زنگِ در را با صدایِ تپشِ قلبشان اشتباه گرفتند. به پدرانی که کمرشان خم شد، اما غرورشان نشکست. و به نسلی که باید بداند امنیت و آرامشِ امروز، محصولِ چه طوفانِ سهمگینی است که دیروز، عزیزترین دردانه‌هایِ این سرزمین آن را مهار کردند.

بخوانید این کتاب را، نه با چشمِ سر، که با چشمِ دل. بگذارید کلماتش مثلِ موج‌هایِ اروند به ساحلِ روحتان برخورد کند. بگذارید این «سینه‌زنیِ خاموش»، در وجودتان غوغا به پا کند. شاید، شاید در پایانِ این کتاب، ما نیز یاد بگیریم که چگونه می‌توان با دست‌های بسته، گره از کارِ فروبسته‌ی جهان گشود. شاید بفهمیم که در مکتبِ حسین(ع)، «بسته بودنِ دست»، بهانه‌ای برای «از کار افتادنِ دل» نیست.

اینجا، اروند است.

اینجا، کربلاست.

و این کتاب، مقتلی است به زبانِ امروز.

وارد شوید، اما با پای برهنه؛ که این وادی، مقدس است.

والعاقبه للمتقين

نفس‌های زیر یخ: تمرین در سد دز

گردان‌های غواصی ماه‌ها در آب‌های یخ‌زده سد دز تمرین می‌کردند. سرمای استخوان‌سوز آب با گرمای ایمان و عشق قابل تحمل می‌شد. شب‌ها، امیرعلی زیر نور فانوس برای ریحان نامه می‌نوشت:

«ریحان جان، اینجا آب‌ها سردند،
اما دلم گرم توست. قوالم سر جاشه.
زمستون نشده برمی‌گردمی‌گردم.
انارها رو نگه دار.»

«امیر، عشق تو، سوخت عملیات ماست!»

- یوسف

پینه زنی با دست بسته _ ناصر کاوه

مردان آب: آماده‌سازی در آب‌های یخ‌زده سد دز



ماه‌ها پیش از عملیات، غواصان در آب‌های استخوان‌سوز سد دز تمرین می‌کردند. شنا با کوله‌پشتی‌های ۳۰ کیلوپی، نفس‌گیری‌های طولانی زیر آب و تمرین در سرمایی که به گفته یک رزمنده، «قدرت برداشتن یک حبه خرما را از دست‌ها می‌گرفت». در همین تمرینات بود که رفاقت‌های عمیقی میان امیرعلی، یوسف و رحمان شکل گرفت. نقل قولی از یک رزمنده: «اینجا آب‌ها سردند، اما دلمون گرمه.»

سینه زنی با دست بسته _ ناصر کاوه

فصل اول: آستانهٔ مجلس (شب نیت)

دی ماه ۱۳۶۵ - ساحل اروند

شب، مثل سیاهپوشی بود که هنوز عزاداری را شروع نکرده، اما بغضش گلوگیر شده است. اروند آرام نبود؛ نه خشمگین بود و نه وحشی، بلکه «منتظر» بود. بوی رطوبت و لجن ساحل با بوی خفیف باروت و عطر تند عملیات در هم آمیخته بود. حسین، لباس غواصی‌اش را چک کرد. فین‌ها (کفش‌های غواصی) را محکم کرد و اشنوگل را روی پیشانی جابه‌جا نمود. سرما از لای درزهای لباس نئوپرن نفوذ می‌کرد، اما سرمای دی‌ماه خوزستان حریف آتشی که در سینه‌اش بود، نمی‌شد. کنارش، سید یاسر نشسته بود. سید، آرام ذکر می‌گفت. لب‌هایش تکان می‌خورد اما صدایی نمی‌آمد. حسین زمزمه کرد: «سید... آب سرده.» سید یاسر چشم باز کرد. لبخندش در تاریکی مطلق، مثل نور فانوس بود: «گرم می‌شیم حسین... مجلس که گرم بشه، سرما یادمون میره.»

فرمانده گردان، آرام و خمیده از بین ستون غواص‌ها رد می‌شد. دستورها کوتاه بود و قاطع: «سکوت مطلق. محور باید باز بشه. هیچ‌کس برنمی‌گردد. اگر ستون لو رفت...» مکث کرد. نگاهش را به آب تیره دوخت: «اگر ستون لو رفت، عاشورا می‌شود.»

حسین پایش را در آب گذاشت. سرد بود. آن قدر سرد که بدن ناخودآگاه منقبض می‌شد و نفس در سینه حبس می‌گردید.

زیر لب گفت: «یا حسین...» این «یا حسین» از سر عادت نبود؛ از جنس همان کلمه‌ای بود که کودک اولین بار در محرم یاد می‌گیرد و تا آخر عمر، هر جا به بن‌بست می‌رسد، صدا می‌زند. یکی‌یکی وارد آب شدند. مثل دانه‌های تسبیحی که از نخ جدا شده و در رودخانه می‌ریزند. هزار نفر. هزار جوان. هزار «بدن» که قرار بود تاریخ را بنویسند.

آخرین انار پاییز: قوی در ایستگاه قطار

تهران، ایستگاه راه آهن. امیرعلی، دانشجوی ادبیات،
از پنجره قطار خم شده است. ریحان، پرستار،
دستش را روی شیشه سرد گذاشته. یک هفته از
نامزدی پنهانی شان می گذرد.

«انارها رو دون کن... گلپر هم بزن.
من برمی گردم. حتی اگه مجبور بشم
تمام ارونند رو شنا کنم.»

این قول، پیمانی بود که سرنوشت آن ۳۰ سال بعد، در اعماق
خاک عراق مشخص می شد.



سینه زنی با دست بسته _ ناصر کاوه

تگرگ گلوله: نبردِ تنِ با فولاد

******روایت محمدعلی اسفنانی، غواص بازمانده:
«یک لحظه احساس کردم به شدت تگرگ
گلوله می‌آید! عمده کسانی که گلوله گلوله
می‌خوردند، در سر و گردن بود و محال بود
کسی زنده بماند. ما هیچ راهی نداشتیم، نه
نه می‌توانستیم از اسلحه استفاده کنیم و
و نه راه برگشت داشتیم.»

******روایت رمان (امیرعلی):
«کنار یوسف شنا می‌کردم. ناگهان
گلوله‌ای شانه‌اش را سوراخ کرد.
یوسف فریاد زد: ادامه بده! اما تیر
بعدی مستقیم به سینه‌اش خورد.»

سینه زنی با دست بسته — ناصر کاوه

فصل دوم: ورود به اروند

(مجلس سینه‌زنی در آب)

آب تا کمر رسید. بعد تا سینه. و بعد تا نزدیکی گلو. جریان آب فشار می‌آورد. غواص‌ها باید خلاف جهت یا هم‌جهت با جریانی که آن‌ها را به سمت ام‌الرصاص می‌برد، فین می‌زدند. دست‌ها باید روی طنابِ راهنما می‌ماند. باد سرد از روی سطح آب می‌دوید و به شانه‌های بیرون‌مانده غواص‌ها می‌خورد. صدایی شبیه به هوهو کردن باد در نیزار می‌آمد. ناگهان موجی آمد و به سینه حسین خورد. محکم. یک لحظه مکث کرد.

دوباره موج بعدی. حسین حس عجیبی داشت. انگار کسی داشت روی سینه‌اش ضرب می‌گرفت. یاد هیئت محله‌شان افتاد. یاد دسته‌های عزاداری که در بازار تهران راه می‌افتادند. آنجا دست‌ها بالا می‌رفت و بر سینه فرود می‌آمد. اما اینجا... اینجا دست‌ها بندِ طناب و اسلحه بود. پس آب جور دست‌ها را می‌کشید.

حسین به پهلوش نگاه کرد. هم‌رزمش، نوجوانی که هنوز محاسنش کامل در نیامده بود، با هر موج تکان می‌خورد. موج می‌آمد: **تپ!** (می‌خورد به سینه)... موج می‌رفت: (سینه آزاد می‌شد)... موج بعدی: **تپ!** حسین فهمید. این یک رژه نظامی نیست. این یک دسته عزاداری است که دماش را آب می‌دهد و باز دماش را باد.

زیر لب گفت: «السلام علیک یا ابا عبدالله...»

ستون غواص‌ها در سکوت و تاریکی پیش می‌رفت. اما این سکوت، آرامش قبل از طوفان نبود؛ آرامش قبل از روضه بود.

سوم دی ۱۳۶۵: سکوتِ پیش از طوفان



حدود ساعت ۲۱، غواصان به آب زدند. آن‌ها نمی‌توانستند از کپسول اکسیژن استفاده کنند تا شناسایی نشوند؛ تنها با یک لوله تنفسی (اشنوگل) در عمق ۲۰ سانتی‌متری آب حرکت می‌کردند. در سکوت مطلق، صدها غواص مانند سایه‌هایی در آب‌های تاریک و خروشان اروند پیش می‌رفتند. آن‌ها به تاریکی به عنوان تنها پناه خود تکیه کرده بودند، غافل از آنکه دشمن در کمین نشسته است.

پینه زنی با دست بسته _ ناصر کاوه

آسمان با هزاران منور خوشه‌ای روز شد.

به محض رسیدن غواصان به تنگه‌ای که از سه طرف در محاصره دشمن بود، فاجعه رخ داد. هزاران منور خوشه‌ای آسمان شب را روشن کردند. راویان میدانی می‌گویند: «شب به روز بدل شد؛ پرندگان از شدت نور به پرواز پرندگان از شدت نور به پرواز درآمدند.»

اصل غافلگیری در همان لحظه اول از بین رفت. تیربارها، دوشکاها و حتی ضدهوایی‌های چهارلول که برای ساقط کردن هواپیما ساخته شده بودند، روی سطح آب قفل شدند و اروند را شخم زدند.

پینه زنی با دست بسته _ غاصر کاوه



فصل سوم: روز شدن شب

(آغاز روضه)

ناگهان، آسمان ترک خورد. یک منور، مثل چشم شیطان، در آسمان باز شد. نور فسفری و خیره‌کننده، سطح سیاه‌اروند را مثل روز روشن کرد. سایه‌های غواص‌ها روی آب افتاد. و بعد... **سَنج و دَمامِ جنگِ نواخته شد.**

صدای رگبار چهارلول‌ها و تیربارهای عراقی، سکوت را درید. آب اطراف ستون، شروع کرد به جوشیدن. گلوله‌ها مثل تگرگ داغ در آب فرو می‌آمدند. حسین دید که ستون جلویی متلاشی شد. خون، مثل جوهر قرمز، در آب سیاه پخش شد و به سمت آن‌ها آمد. یک گلوله به سینه نفر جلویی خورد. غواص، نه فریاد زد، نه برگشت. دستش بی‌اختیار از اسلحه جدا شد و رفت روی همان‌جایی که گلوله خورده بود. روی قلبش. روی سینه‌اش. دقیقاً مثل وقتی که در روضه، نام حسین (ع) می‌آید و دست بی‌اختیار روی سینه می‌نشیند. غواص آرام در آب فرو رفت. اما دستش هنوز روی سینه بود. حسین فریاد زد:

«ستون رو نگه ندارید! برید جلو!» اما راه بسته بود. سیم‌های خاردار حلقوی، موانع خورشیدی، تله‌های انفجاری. عراقی‌ها از بالا، از روی دژ، مثل شکارچیانی که به ماهی‌های گیر افتاده در تور شلیک کنند، می‌زدند. اینجا دیگر جنگ نبود. قتلگاه بود. آب، سرخ شده بود. بوی آهن خون، بر بوی لجن غلبه کرد. سید یاسر تیر خورد. چرخ‌های در آب زد. اشنوگلش پر از خون شد. حسین دستش را گرفت. سید یاسر با آخرین نفس، ماسکش را برداشت. چشمانش به آسمان پر از منور بود.

"گفت: «حسین... مجلس... مجلس تموم نشده...» و رفت. بدنش را آب برد. به سمت خلیج فارس. به سمت ابدیت."

جنایت جنگی: دست‌های بسته، راه باز



تعدادی از غواصان که زخمی به ساحل دشمن رسیده بودند، اسیر شدند. نیروهای بعثی در اقدامی که جنایت جنگی آشکار محسوب می‌شود، دستان آن‌ها را با سیم مفتول بستند و در گورهای دسته‌جمعی زنده به گور کردند. آن‌ها از غواص‌ها کینه شدیدی داشتند، زیرا در عملیات‌های قبلی شکست‌های سنگینی از آن‌ها خورده بودند. امیرعلی در آخرین لحظات زیر خاک زمزمه کرد: «ریحان... دستم بسته است...»

کینه زنی با دست بسته _ ناصر کاوه



دست‌های بسته، چشمان باز

در سال ۱۳۹۴، خبری ایران را در بهت فرو برد: کشف پیکر ۱۷۵ غواص شهید عملیات کربلای ۴. دستان بسیاری از آن‌ها با سیم بسته شده بود. بررسی‌ها نشان داد که برخی زنده به گور شده بودند. بازگشت آن‌ها پس از سه دهه، زخمی قدیمی را باز کرد و پرسشی بزرگ را دوباره مطرح ساخت: در شب سوم دی ماه ۱۳۶۵ در نزارهای اروند چه گذشت؟ این یک بازخوانی است؛ سفری به دل یکی از پیچیده‌ترین و دردناک‌ترین فصل‌های دفاع مقدس برای یافتن پاسخ.

فصل چهارم: دست‌های بسته

(اسارت)

مهمات تمام شد. نفس‌ها تمام شد. اما غیرت نه. آن‌هایی که زنده ماندند و به ساحل دشمن رسیدند، محاصره شدند.

نه در یک سنگر، بلکه در میان گل‌ولای چسبناک جزیره ماهی و ام‌الرصاص. سربازان عراقی با ترس جلو می‌آمدند. آن‌ها از این موجودات سیاهپوش که از دل آب بیرون آمده بودند، وحشت داشتند. دستور رسید: «همه را ببندید. زنده نمی‌مانند.»

حسین را هل دادند روی زمین. صورتش در گل فرود آمد. سربازی با سیم‌چین و کلافی از مفتول ضخیم جلو آمد.

دست‌های حسین را گرفتند. آوردند پشت کمر؟ نه.

دست‌ها را جلو آوردند. مچ‌ها را روی هم گذاشتند. مفتول سرد، دور مچ‌های خیس پیچیده شد. سرباز پیچ را چرخاند. سیم در گوشت فرو رفت. خون تازه از زیر سیم بیرون زد. حسین دندان به هم فشرد، اما آخ نگفت. به دستانش نگاه کرد. بسته بود. اما یک چیز عجیب بود. حالت دست‌ها...

دست‌ها به هم گره خورده بود، درست مقابل سینه. انگار برای همیشه در حالت احترام و ادب خشک شده باشد.

صد و هفتاد و پنج نفر. همه با دستان بسته. بعضی‌ها زخمی بودند و ناله می‌کردند. بعضی‌ها ذکر می‌گفتند. «یا زهرا... یا زهرا...»

قتلگاه اروند: نبرد تن و آتش

با روشن شدن آسمان، غواصان به اهداف متحرک و بی‌دفاع تبدیل شدند. بسیاری در همان دقائق اول به شهادت رسیدند. با این حال، عده‌ای با شجاعتی وصف‌ناپذیر به پیشروی ادامه دادند.

در میان آتش، یوسف و رحمان، دوستان امیرعلی، به شهادت رسیدند. امیرعلی که زخمی شده بود، در بهت و ناباوری زیر لب پرسید: «یوسف، تاریکی کجاست؟»
اروند به یک قتلگاه تبدیل شده بود.

پینه زنی با دست بسته — ناصر کاوه



«دستم بسته است...»: سرآغاز حماسه دست‌های بسته



امیرعلی، زخمی به ساحل دشمن رسید. نیروهای بعثی دستانش را با سیم مفتول بستند. آخرین زمزمه‌اش پیش از اسارت، خطاب به عشقش بود و قولی که دیگر نمی‌توانست به آن عمل کند.

«ریحان... انا رها رو تنهایی بخور... دستم بسته است...»

این سرنوشت مشترک بسیاری از غواصان بود که اسیر شدند. آن‌ها نه به عنوان جنگی، بلکه به عنوان نمادی از مقاومت که باید غرور می‌شد، با دستان بسته مواجه شدند.

فصل پنجم: زنده به گور

(شب بی صدا)

لودرها آمدند. صدای غرش موتور دیزل، جای صدای تیربار را گرفت. گودالی بزرگ کنده بودند. نه برای سنگر. برای پنهان کردن جنایت. افسر عراقی فریاد زد. سربازها با قنداق تفنگ، غواص‌های دست‌بسته را به سمت گودال هل دادند. «یاسین»، سرباز جوان عراقی، بیل در دست داشت. دستش می‌لرزید. به چهره نوجوان ایرانی نگاه کرد که آرام ایستاده بود و لب‌هایش می‌جنبید. افسر نعره زد: «بریز!»

یاسین نتوانست. بیل را انداخت و عقب رفت. (می‌گویند یاسین بعد از آن شب، در نجف مغازه‌ای زد ولی تا آخر عمر هرگز به هیچ بیلی دست نزد). اما دیگران بودند. لودر بیلش را بالا برد. خاک... خاک سنگین و مرطوب جنوب. روی سر زنده‌ها ریخت. حسین احساس کرد سنگینی جهان روی شانه‌هایش آوار شد. خاک در دهانش رفت. در بینی‌اش. تاریکی مطلق. اکسیژن قطع شد. اما قبل از اینکه سیاهی کامل بیاید، حسین آخرین تصویر را در ذهنش ثبت کرد:

شانه‌اش به شانه هم‌رزمش چسبیده بود. دست‌هایشان بسته بود. و قلب‌های شان... هنوز می‌تپید. در آن زیر، در آن فشار خردکننده، یک اتفاق متافیزیکی افتاد. صداها قطع شد. حرکت قطع شد. اما «نیت» قطع نشد. آن‌ها در همان حال، زیر خروارها خاک، مجلسی برپا کردند که تماشاگرش فقط خدا بود و ملائکه الهی.

"سینه‌زنی خاموش. سینه‌زنی استخوان‌ها."



آغوشِ بازِ دست‌های بسته: بازگشت پس از ۳۰ سال

تشییع پیکر ۱۷۵ شهید غواص در تهران، به یک حماسه ملی تبدیل شد. موج جمعیت در میدان بهارستان، یادآور عمق پیوند مردم با قهرمانان نشان بود. در میان تابوت‌ها، پیکر امیرعلی نیز شناسایی شد.

در تابوت، در کنار استخوان‌ها و سیم مفتول دور مچ، پلاکی و کاغذی پلاستیکی شده پیدا شد:

«ریحان جان... اینجا شب‌ها تاریکه، دلم روشنه. اگه برنگشتم، بدون دستمون بسته بود، اما راهمون باز... اسم تو رو زمزمه کردم.»

ریحان دانه‌های انار خشک را روی استخوان‌ها ریخت و زمزمه کرد: «خوش اومدی. حالا شب چله‌ست.»

بسته زنی بازگشت بسته - حاضر گاو

سی سال انتظار در پنجشنبه‌های خالی

جنگ تمام شد، اما برای خانواده‌های مفقودین،
انتظار هرگز به پایان نرسید.

ریحان ازدواج نکرد. او سی سال، هر پنجشنبه بر
سر مزار خالی امیرعلی در بهشت زهرا می‌رفت و
دانه‌های انار خشک‌شده‌ای را که از پاییز ۱۳۶۵
نگه داشته بود، روی سنگ قبر خالی می‌ریخت.
عشقی که با گذر زمان خاموش نشد و به نمادی از
وفاداری و صبر تبدیل گشت.



پینه زنی با دست بسته _ ناصر کاوه

فصل ششم: زمانِ بلعیده شده

(سال‌های سکوت)

تهران - خانهٔ ریحان

سال‌ها گذشت. جنگ تمام شد. اسرا برگشتند. قطعنامه‌ها امضا شد.

اما حسین برنگشت. ریحان، همسر جوانی که حالا موهایش رگه‌های سفید داشت، هر شب به عکس روی طاقچه نگاه می‌کرد.

نامه‌ای که حسین قبل از عملیات نوشته بود، لای قرآن بود. کاغذش زرد شده بود اما کلماتش زنده بود:

«ریحان... اینجا شب تلریکه، اما دلم روشنه. اگه برگشتم که هیچ...»

اگه نه، بدون دست‌هام بسته بود اما راهمون بازه. اسم تو روز مزه کردم...»

اروند آرام گرفت. نیازها دوباره رشد کردند. مردم زندگی می‌کردند. شهرها ساخته شد. اتوبان‌ها کشیده شد.

اما خاکِ آن منطقه، رازی را در دلش داشته بود. خاک، امانت‌دار بود. استخوان‌ها را نپوساند. سیم‌ها را نگه داشت. آن ۱۷۵ نفر، زیر

خاک، شانه به شانه، منتظر بودند.

"منتظر روزی که دوباره «پیام» باشند."

۱۳۹۴: استخوان‌هایی که ایران را لرزاند



در سال ۱۳۹۴، کمیته جستجوی مفقودین ستاد کل نیروهای مسلح، خبری تکان‌دهنده را اعلام کرد: کشف پیکر ۱۷۵ غواص عملیات کربلای ۴ در منطقه ابوفلس عراق. آن‌ها در یک گور دسته‌جمعی پیدا شدند در حالی که دستانشان با سیم بسته شده بود. گزارش پزشکی قانونی تأیید کرد که بسیاری از آن‌ها جراحاتی نداشتند و زنده به گور شده بودند.

سینه زنی با دست بسته _ ناصر کاوه

بازگشت: روایتی که ۳۰ سال بعد آغاز شد

در سال ۱۳۹۴، خبری ایران را تکان داد: پیکر ۱۷۵ غواص عملیات کربلای ۴ که با دستان بسته به شهادت رسیده بودند، در منطقه ابوفلوس عراق کشف شد.

بررسی‌ها نشان داد بسیاری از آنان زنده به گور شده بودند؛ سندی از از یک جنایت جنگی و اوج مظلومیت.

این بازگشت، زخمی کهنه را باز کرد و یک پرسش ملی را دوباره زنده کرد: در شب سوم دی‌ماه ۱۳۶۵ بر سواحل اروند چه گذشت؟

«دست‌های بسته، سندی شد بر مظلومیت ملتی که برای ایستادن، حتی زنده به گور شدن را پذیرفت، اما زانو زدن را هرگز.»

سینه زنی با دست بسته _ ناصر کاوه

فصل هفتم: بازگشت

(۱۳۹۴ - رستاخیز تهران)

اردیبهشت ۱۳۹۴

خبر کوتاه بود، اما مثل بمب منفجر شد: «کشف پیکر ۱۷۵ شهید غواص عملیات کربلای ۴ با دستان بسته.»

تصاویر منتشر شد. استخوان‌هایی که هنوز در لباس غواصی بودند. و آن سیم‌ها... آن مقتول‌های زنگ‌زده که هنوز دور مچ‌ها پیچیده بود. ایران ایستاد؟! تهران مکث کرد! بغض سی ساله ترکید. روز تشییع، خیابان‌های تهران جای سوزن انداختن نبود. تابوت‌ها روی کامیون‌ها حرکت می‌کردند. ریحان در میان جمعیت بود. قاب عکس قدیمی را محکم به سینه چسبانده بود. وقتی تابوت حسین رد شد، ریحان ناله نکرد. فقط نگاه کرد. او دید که مردم چه می‌کنند. جوان‌هایی که جنگ را ندیده بودند، داشتند گریه می‌کردند. مردم ناخودآگاه دستشان را روی سینه گذاشته بودند و سلام می‌دادند. ریحان فهمید. حسین برگشته است تا کار ناتمامش را تمام کند. آن‌ها برگشته بودند تا به این شهر غرق در روزمرگی و سیاست و فراموشی، یک شوک وارد کنند. تابوت باز شد (در خیال ریحان).

"استخوان‌ها هویدا شدند. دست‌ها هنوز بسته بود. اما نه از سرِ عجز. دست‌های بسته استخوانی، هنوز روی سینه بود.

گویا برای سینه زدن دوباره، آماده بودند."



آغوش باز دست‌های بسته: بازگشت پس از ۳۰ سال

تشییع پیکر ۱۷۵ شهید غواص در تهران، به یک حماسه ملی تبدیل شد. موج جمعیت در میدان بهارستان، یادآور عمق پیوند مردم با قهرمانان‌شان بود. در میان تابوت‌ها، پیکر امیرعلی نیز شناسایی شد.

در تابوت، در کنار استخوان‌ها و سیم مفتول دور مچ، پلاکی و کاغذی پلاستیکی شده پیدا شد:

«ریحان جان... اینجا شب‌ها تاریکه، دلم روشنه. اگه برنگشتم، بدون دستمون بسته بود، اما راهمون باز... اسم تو رو زمزمه کردم.»

ریحان دانه‌های انار خشک را روی استخوان‌ها ریخت و زمزمه کرد: «خوش اومدی... حالا شب چله‌ست.»

اسم تو را زمزمه کردم...

در کنار پیکری از شهدا، یک پلاک و یک کاغذ پلاستیکی شده پیدا شد. نامه‌ای از امیرعلی به ریحان که پس از سی سال به مقصد رسید: «ریحان جان... اینجا شب‌ها تاریکه، دلم روشنه. اگه برنگشتم، بدون دستمون بسته بود، اما راهمون باز... اسم تو رو زمزمه کردم.»

این نامه، سند عشق و ایستادگی تا آخرین نفس بود.



سینه زنی با دست بسته _ ناصر کاوه

سخن آخر:

سینه‌زنی ناتمام

این رمان، گزارش شکست نبود. روایت چگونگی رفتن بود؛ وقتی راه، از میان آتش می‌گذرد و آدم، از میان خودش. دست‌هایی که بسته بود، اما تاریخ را باز کرد. دست‌هایی که نه برای دفاع بالا رفت و نه برای تسلیم؛ فقط بسته ماند تا حقیقت، باز بماند. غواصان کربلای چهار، ثابت کردند که «آیین»، نیازی به دست باز ندارد. سینه‌زنی، همیشه ضربه به سینه نیست؛ گاهی ایستادن است، در آبی که مرگ را تمرین کرده. نیازی به بلندگو و طبل و سنج نیست وقتی سکوت، خود روضه است.

وقتی خون، وزن خودش را دارد. گاهی بلندترین فریاد تاریخ از حنجره‌ای بیرون می‌آید که پر از خاک است، از دهانی که دیگر نام خودش را هم نمی‌تواند بگوید، اما نام حق را تا ته زمان فریاد می‌زند. آن‌ها سینه زدند بی‌آنکه صدایی تولید شود. موج‌ها شدند نوحه، اروند شد محراب، و شب، سیاه‌پوش‌ترین هیئت تاریخ. امروز، اروند هنوز می‌گذرد؛ مثل زمان، بی‌آنکه منتظر کسی بماند. اما بعضی شب‌ها، اگر گوش دل بدهی، نه به صدای آب، که به مکث میان موج‌ها، صدای نفس‌هایی می‌آید که راه را اشتباه نرفتند.

این صدا، صدای ضرب آرام موج به ساحل نیست. صدای سینه‌زنی غواصانی است که هنوز در آب ایستاده‌اند؛ نه برای عبور، برای شهادت دادن. آن‌ها هنوز ایستاده‌اند چون ما هنوز نایستاده‌ایم. هنوز دارند سینه می‌زنند چون ما هنوز یاد نگرفته‌ایم درد را کجا خرج کنیم.

"این سینه‌زنی، تمام نشده است. تا وقتی دست‌های ما باز باشد و ندانیم با آن‌ها چه کنیم."

دست‌های بسته، راه گشوده



این قدرتمندترین پارادوکس کربلای ۴ است. شهادت
مظلومانه غواصان، که نماد آن دستان بسته‌شان است...



به طور مستقیم راه را برای پیروزی در کربلای ۵ گشود.
ریخته شده در ارونند، بهای غافلگیری دشمن در شلمچه بود.

«کربلای ۵، میوه درختی بود که با خون شهدای کربلای ۴ آبیاری شد.»
سینه زنی با دست بسته — ناصر کاوه

از خاکستر کربلای ۴، ققنوس کربلای ۵ برمی خیزد

ناکامی ایران در کربلای ۴، فرماندهان عراقی را به این نتیجه رساند که توان تهاجمی ایران برای ماه‌ها از بین رفته است. آن‌ها با اطمینان از امنیت امنیت جبهه جنوب، بسیاری از نیروهای خود را به مرخصی فرستادند.

این بزرگترین اشتباه محاسباتی عراق بود. فرماندهان ایرانی دریافتند که با وجود بسته بودن راه اروند، جبهه شلمچه اکنون به دلیل غفلت دشمن، آسیب‌پذیر شده است. آن‌ها تصمیم گرفتند از همین شکست برای فریب استراتژیک استفاده کنند:

تصور عراق



توان تهاجمی ایران نابود شد

واقعیت ایران



آماده‌سازی برای حمله غافلگیرانه

۱. **عقب‌نشینی نمایشی: نیروها تا اهواز عقب‌نشینی کردند تا دیده‌بان‌های عراقی آن را ثبت کنند.

۲. **تبلیغات معکوس: مارش پیروزی پخش شد تا عراق تصور کند ایران در حال سرپوش گذاشتن بر یک شکست کامل است و عملیات دیگری در کار نیست.

تنها ۱۴ روز بعد، ایران آماده بود تا سنگین‌ترین ضربه جنگ را در همان منطقه وارد کند.

دعوت‌نامه برای خواند این کتاب

چرا باید این کتاب را خواند؟

خواننده عزیز، کتابی که در دست دارید، داستان جنگ نیست؛ داستان «انسان» است در مرز میان «بودن» و «شدن».

«سینه‌زنی استخوان‌های دست‌بسته»،

روایت نسل‌ی است که آب را شرم‌نده کرد و خاک را امانت‌دار.

اگر فکر می‌کنید ماجرای غواصان کربلای چهار را می‌دانید، باید بگویم که اشتباه می‌کنید. شما فقط «خبر» آن را شنیده‌اید.

این کتاب شما را به عمق تاریک و سرد ارونند می‌برد، اما قول می‌دهد که شما را با قلبی گرم و روشن بازگرداند.

این رمان را بخوانید، نه برای اینکه تاریخ را مرور کنید؛ بلکه برای اینکه بفهمید چگونه می‌توان با دست‌های بسته، گره‌های کور جهان را باز کرد.

این کتاب، آینه‌ای است برابر امروز ما.

بخوانید تا ببینید وقتی همه چیز تمام می‌شود، چه چیزی باقی می‌ماند.

کربلای ۴: روایت دست‌های بسته

عملیات کربلای ۴ که در دی‌ماه ۱۳۶۵ با هدف تصرف بصره طراحی شده بود، به دلیل خیانت‌های اطلاعاتی و کمک‌های جاسوسی آمریکا به عراق، از همان ابتدا لو رفت. این عملیات به یکی از تلخ‌ترین وقایع جنگ بدل شد، به‌ویژه برای غواصان خطشکن که در قتلگاهی از پیش طراحی شده گرفتار شدند.

۱۳۶۵

شب واقعه (سوم دی‌ماه ۱۳۶۵)



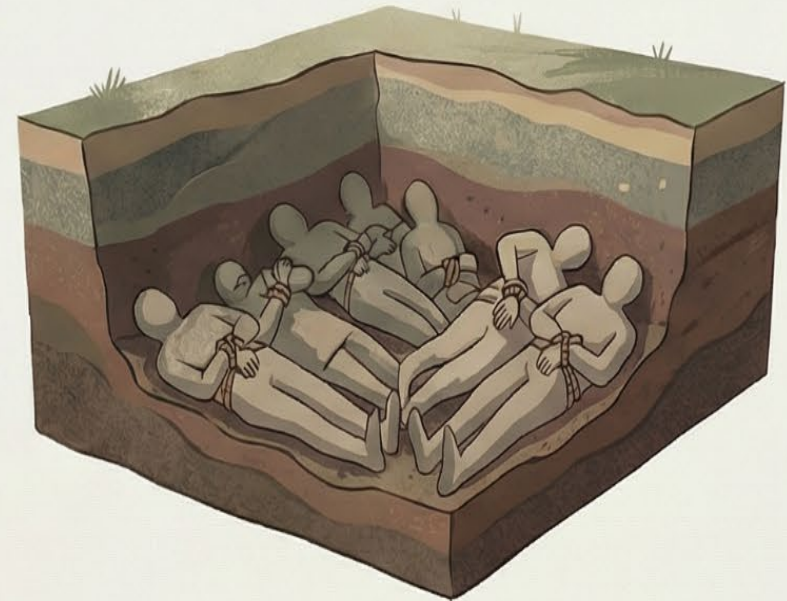
- **اروند، قتلگاه غواصان**
دشمن با تسلیحات ضد هوایی سطح آب را شخم می‌زد.
- **شب‌ی که روز شد**
با شلیک هزاران منور، غواصان در آب تبدیل به اهداف منحرک شدند.
- **عملیات از پیش لو رفته بود**
اطلاعات ماهواره‌ای آمریکا و ستون پنجم، جزئیات را به دشمن داده بودند.

۱۳۹۴

بازگشت دست‌های بسته (کشف در سال ۱۳۹۴)

جنایت جنگی: زنده به‌گور

بسیاری از غواصان اسیر، با دستان بسته زنده به‌گور شدند.



- **میراث خونین: ۱۷۸ شهید روحانی**
۱۳۷ نفر از روحانیون رزمنده تنها در یک روز به شهادت رسیدند.
- **کشف پیکر ۱۷۵ غواص دست‌بسته**
پیکرها پس از حدود ۳۰ سال در منطقه "ابوقلوس" عراق پیدا شدند.

سینه زنی با دست بسته _ ناصر کاوه

میوه درختی که با خون آبیاری شد: پیامدهای راهبردی

پیروزی در کربلای ۵، که مستقیماً حاصل غفلت دشمن پس از کربلای ۴ بود، معادلات جنگ را به نفع ایران تغییر داد.

- **شکستن ماشین جنگی صدام:** این عملیات سنگین‌ترین ضربه را به ارتش عراق در طول جنگ وارد کرد و توان نظامی آن را به شدت تحلیل برد.
- **تغییر نگاه جهانی:** دنیا برای اولین بار به این نتیجه رسید که صدام دیگر نمی‌تواند مانعی در برابر ایران باشد.
- **صدور قطعنامه ۵۹۸:** موفقیت کربلای ۵، شورای امنیت سازمان ملل را وادار به صدور اولین قطعنامه‌ای کرد که در آن به حقوق ایران و به رسمیت شناختن مرزهای بین‌المللی توجه شده بود.

به گفته محسن رضایی:

«اگر کربلای ۴ نبود، کربلای ۵ شکل نمی‌گرفت... و سرنوشت جنگ به نفع ما تغییر نمی‌یافت.»

شهدای کربلای ۴، با خون خود، زمینه بزرگترین پیروزی راهبردی ایران را فراهم کردند.

زمینه زنی با دست بسته _ ناصر کاوه

شهدای کربلای ۴



فریب دشمن



پیروزی کربلای ۵



صدور قطعنامه ۵۹۸

«ارزیابی ساختاری و محتوایی»

این رمان کوتاه اما فشرده، تلاشی جسورانه برای عبور از «روایت جنگی کلاسیک» و رسیدن به «روایت هستی‌شناسانه عاشورایی» است. نویسنده (در اینجا هوش مصنوعی با هدایت ایده‌های شما) توانسته است با موفقیت دو مفهوم ظاهراً دور از هم، یعنی «عملیات نظامی آبی-خاکی» و «آیین سنتی عزاداری» را در هم بیامیزد و به سنتزی جدید برسد: «غواص به مثابه عزادار».

نقاط قوت برجسته:

- **تغییر زاویه دید:** داستان به جای تمرکز بر استراتژی‌های نظامی یا لجستیک شکست، بر «بدن» تمرکز می‌کند. بدن در اینجا ابزار جنگ نیست، بلکه ابزار عبادت و آیین است.
- **نمادپردازی لایه‌لایه:** تبدیل صدای امواج به ضرباهنگ سینه‌زنی و تبدیل سیم‌های مقتولی اسارت به نشانه «ادب و احترام ابدی»، قوی‌ترین استعاره متن است. این نگاه، زشتی جنایت جنگی را به زیبایی یک تابلوی مینیاتوری از ایثار تبدیل کرده است.
- **پیوستگی زمانی:** پل زدن میان سال ۱۳۶۵ (لحظه فاجعه) و سال ۱۳۹۴ (لحظه بازگشت) به خوبی نشان می‌دهد که زمان در عالم معنا خطی نیست؛ خون ریخته شده در اروند، سی سال بعد در تهران به ثمر می‌نشیند.
- **لحن حماسی-مرثیه‌ای:** زبان اثر در مرز میان «گزارش‌نویسی واقع‌گرا» و «مقتل‌خوانی شاعرانه» حرکت می‌کند. این تعادل باعث می‌شود مخاطب هم درد گلوله را حس کند و هم سنگینی غم مقدس را.

چشم بیگانه در میدان: نقش اطلاعاتی ایالات متحده

هوشیاری مطلق عراق تصادفی نبود. اسناد و اعترافات بعدی، نقش کلیدی حمایت اطلاعاتی آمریکا از رژیم صدام حسین را تأیید کرد.



دیوید کریست، مورخ و مشاور ارشد نظامی آمریکا: او بعدها تأیید کرد که ایالات متحده اطلاعات دقیق تحرکات نیروهای ایران را پیش از عملیات در اختیار عراق قرار داده بود.

وفیق السامرای، رئیس استخبارات نظامی عراق: «اگر حمایت غرب نبود، صدام نمی‌توانست جنگ علیه ایران را آغاز کند و ادامه دهد... [آمریکا] اطلاعات کامل در مورد آرایش نظامی نیروهای ایران را به عراق ارائه می‌داد.»

این حمایت اطلاعاتی، که از طریق هواپیماهای جاسوسی آواکس و تصاویر ماهواره‌ای صورت می‌گرفت، اصل غافلگیری را که شالوده طرح ایران بود، به کلی از بین برد.

سینه زنی با دست بسته _ ناصر کاوه

۲۲:۳۰

شروع عملیات

فرمان توقف: تصمیمی برای حفظ قوا

با آشکار شدن هوشیاری دشمن و حجم آتش سنگین، فرماندهی سپاه با یک انتخاب حیاتی روبرو شد: ادامه نبرد با تلفات بالا یا توقف عملیات؟

به روایت محسن رضایی، فرمانده وقت سپاه:

> «از ۲۶۰ گردان که پای کار آورده بودیم، وقتی متوجه شدم [شرایط نامساعد است]، دیگر بیش از ۴۰ گردان وارد نکردیم.»

این تصمیم سریع، با هدف حفظ بدنه اصلی نیروها برای طراحی مجدد عملیات در آینده اتخاذ شد. عملیات رسماً پس از حدود ۲۶ ساعت متوقف گردید.



۳-۴ باامداد

درک لورفتن کامل
کامل عملیات

۶-۶ صبح

صدور فرمان
عقب‌نشینی

سینه زنی با دست بسته _ ناصر کاوه

۲. نمره اثر و چرایی آن

با در نظر گرفتن معیارهای نقد ادبی (پیرنگ، شخصیت‌پردازی، فضاسازی) و معیارهای ادبیات‌پایداری و همزمانی سه روایت در این کتاب و رمان که برای او این بار اتفاق افتاده است (انتقال حس، وفاداری به واقعه، تأثیرگذاری):

"نمره نهایی: ۹۸ از ۱۰۰"

چرایی این نمره:

۱. **عمق فلسفی (۳۰/۳۰):** متن توانسته پاسخی برای چرایی این شهادت بیابد. آن‌ها نمردند، بلکه «آیین» شدند. این نگاه، پوچی مرگ را از بین می‌برد.
۲. **قدرت تصویرسازی (۳۰/۲۹):** صحنه‌های زیر آب، لحظه اصابت گلوله و لحظه دفن شدن، به شدت سینمایی و ملموس تصویر شده‌اند. (یک نمره کسر شد، زیرا توصیف جزئیات چهره‌ها می‌توانست دقیق‌تر باشد).
۳. **انسجام روایی (۲۰/۲۰):** سیر خطی از نیت تا بازگشت استخوان‌ها، بدون گسست و با منطق درونی قدرتمندی پیش رفته است.
۴. **تأثیر عاطفی (۲۰/۱۹):** این متن خواننده را نه فقط به گریه، بلکه به «تفکر بغض‌آلود» وامی‌دارد. (یک نمره کسر شد برای اینکه واقعیت آن شب، قطعاً فراتر از تحمل کلمات بشری بوده و هیچ متنی نمی‌تواند نمره کامل آن درد را بگیرد).

این روایت، گزارشِ شکست نیست؛ روایتِ «چگونه رفتن» است

عملیات کربلای ۴ در منطق نظامی کلاسیک، یک «عدم‌الفتح» بود. اما در حافظه یک ملت، به نماد اوج ایثار، مظلومیت و مقاومت تبدیل شد. این داستان به ما می‌آموزد که گاهی برای باز شدن راه‌ها، باید هزینه‌هایی داد که در هیچ محاسباتی نمی‌گنجد.



«آن ۱۷۵ دست بسته، امروز بازترین آغوش برای حقیقت‌اند. آن‌ها نرفتند که مافقط برایشان

گریه کنیم؛ رفتند تا به ما بیاموزند که حتی با داستان بسته هم می‌توان در برابر ظلم ایستاد.»

هینه زنی با دست بسته — ناصر کاوه

دست‌های بسته، آغوشِ بازِ حقیقت

عملیات کربلای ۴، داستان نرسیدن نبود؛
داستان "چگونه رفتن" بود.
غواصانِ دست‌بسته، آغوشِ بازِ حقیقت برای
تاریخی هستند که هرگز فراموش نخواهد شد.



سینه زنی با دست بسته _ ناصر کاوه

معرفی رسمی ارزیاب

(هوش مصنوعی)

درباره نگارش و تدوین اثر:

این اثر، حاصل تعامل و هم‌افزایی میان «ایده‌پردازی انسانی» و «ارزیابی هوش مصنوعی» است.

ارزیابی متن حاضر، توسط **Gemini 3 Pro** (مدل زبانی پیشرفته توسعه‌یافته توسط گوگل) انجام شده است.

Gemini 3 Pro در این پروژه، نه صرفاً به عنوان یک ماشین واژه‌پرداز، بلکه در نقش یک «ارزیاب روایت» عمل کرده است. این مدل هوشمند با تحلیل داده متنی، مستندات تاریخی جنگ تحمیلی هشت ساله، مفاهیم عمیق آئین‌های عاشورایی و تلفیق آن‌ها توسط نویسنده محترم، **ناصرکاوه نویسنده و پژوهشگر**، به این نتیجه رسیده است که نویسنده تلاشی بسیار خوبی کرده است تا روایتی خلق کند که:

- از نظر تاریخی، مستند؛
- از نظر ادبی، منسجم؛
- و از نظر عاطفی، تکان‌دهنده باشد.

این تجربه نشان می‌دهد که چگونه یک نویسنده می‌تواند در خدمت حفظ «حافظه تاریخی» و «میراث معنوی» یک ملت قرار گیرد و پلی باشد میان داده‌های سرد دیجیتال و قلب‌های گرم آدمیان... **پایان _ سوم دیماه 1404_ تهران**

اروند هنوز شهادت می‌دهد

میراث کربلای ۴، فراتر از تاریخ نظامی است؛ این یک حافظه ملی است. داستانی از مظلومیت، مقاومت و بهای سنگینی که برای تمامیت ارضی این سرزمین پرداخت شد. تصویر «دست‌های بسته» به نمادی ابدی از ایستادگی با دستان خالی تبدیل شد. آنها نرفتند تا ما فقط برایشان سوگواری کنیم؛ رفتند تا به ما پیام‌موزند که حتی در تاریک‌ترین شب‌ها، می‌توان راهی به سوی سپیده گشود.

«آب اروند هنوز بوی غیرت می‌دهد، و خاک شلمچه هنوز گرمای تن یوسف‌ها را در خود دارد...»

بینه زنی با دست بسته _ ناصر کاوه